اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

بحثی که بود راجع به، اساس بحث راجع به نقد متن حديث بود عرض کرديم ما بحث را مطلق متن و آنچه که مربوط به متن حديث است جداگانه بحث می‌‌کنيم چون بحث صدور که حجيت خبر واحد باشد مخصوصاً بين اصحاب که مباحث سنگينی در اين جهت شده اين جهت متن کمتر روش کار شده و سر اختلاف متونی که الآن در روايات اسلامی پيدا شده در اهل سنت که زياد است و من عرض می‌‌کنم علتش هم چرا زياد است در بين شيعه هم هست يک مقدای هست چون هر به اصطلاح مذهبی دارای خصوصيات خودش است اين اختلافات را طبق همان ضوابط و قواعد بايد بيان بکنيم حالا بعد چه اختيار بکنيم بحث ديگری است فعلاً اصل بيان مطلب بشود تا اختيار بعدش انشاءالله بيان بشود و بنا بود که کلياتی صحبت بشود که ما هنوز صحبت نکرديم افتاده روی کلمات عمار ابن موسی ساباطی از بحث خارج شديم يک کمی البته راجع به عمار بايد صحبت می‌‌کرديم در تطبيقات چون چندتا تطبيق مهم هست يکی يونس ابن عبدالرحمن است يکی خود همين عمار است تطبيق متون روايات اين‌‌ها که اصلاً چون روايات مثل يونس کاملاً تأثيرگذار است يعنی کاملاً جوری شده که الآن حتی بدون اين‌‌که آقايون هم ملتفت بشوند اصلاً در حقيقت متن روايت يونس آمده حالا چون نمی‌‌خواهم وارد بحث يونس بشوم حالا می‌‌خواهيم فقط يک کلمه آقايون خواستي يا خواستين در بيارين شما، الآن در ذکات فطره بعضی‌‌هايشان می‌‌گويند بهتر قوت غالب است، افضل قوت غالب، اصلاً ما روايت قوت غالب نداريم کلاً الا اين يونس اصلاً روايت قوت غالب نداريم اين تعجب آور است که آقايون توجه نکردند يونس دارد عن غير واحد عن ابی‌‌عبدالله عليه‌‌السلام اين نکته اساسی که ما می‌‌خواهيم بگوييم اين است که يونس وقتی گفت غير واحد يعنی احاديث را جمع کرده و يک مضمونی را از اين‌‌ها استنتاج کرده، عرض کرديم نقل به لفظ داريم نقل به معنی داريم نقل به ترجمه داريم نقل به مضمون داريم، اين نقل به مضمون از همه مشکل‌‌تر است اين متن را خيلی خراب می‌‌کند نقل به معنی هم مشکل ندارد اما نقل به مضمون اين خيلی خراب است چون مراد از نقل مضمون حدس است يعنی اجتهاد، در اجتهاد خيلی کم است در رواياتی که الآن اگر حالا باشد چون می‌‌خواهيم در يونس، امشب يک اشاره ديگر هم به يونس می‌‌کنم يک مشکل اساسی يونس اين است، اين مطلب از همان قديم در ميان محدثين بوده چيزی تازه‌‌ای نبوده حالا فرض کنيد در کتاب مثلاً ابوالفرج اصفهانی همين مقاتل الطالبين غيرش يک داستانی را می‌‌خواهد نقل بکند سه‌‌تا چهارتا سند می‌‌آورد حدثنی فلان عن فلان بعد می‌‌گويد و حدثنی ايضا کذا بعد می‌‌گويد دخل حديث بعضهم فی بعض، اين را دارند اين عبارتی بوده که به حساب محدثين به کار می‌‌بردند که ما داريم يک جمع بندی می‌‌کنيم اين دقيقاً روايت اين نيست روايت آن هم نيست اين‌‌ها را با همديگر جمع‌‌بندی می‌‌کنيم نقل، اين هست در ميان محدثين ما اين وجود دارد اين مطلب وجود دارد آن وقت در يونس ما تصور ما اين است که اين کار را يونس چه جوری کرده به اين صورت که بگويد غير واحد عن ابی عبدالله يعنی چندين روايت را با همديگر ديده بررسی کرده آن وقت نتيجه گرفته مشکل کار اين است، الآن ما روايات زکات فطره داريم همه‌‌شان همين چهارتا اند ديگر، جو و گندم و به اصطلاح کشمش و خرما آن‌‌چه که در روايات است اين است، اين چهارتاست يونس در حقيقت آمده يک نوع جمع‌‌بندی کرده که اين‌‌ها چون به خاطر قوت غالب بوده پس اعتبار به قوت غالب است ايشان در روايتش قوت غالب، ليکن دقت يونس گفته غير واحد عن ابی‌‌عبدالله، آقايان اين را روايت فرض کردند در صورتی به نظر، اين در متن خيلی مؤثر است، الآن فتوی بر همين است من گاهی می‌‌شنوم که می‌‌گويند افضل اين است که قوت غالب باشد افضل همان چهارتاست، اين قوت و يک نکته‌‌ای که حالا چون ما اين نکات را هم بايد در عين حال عرض بکنيم به احتمالی که بسيار قوی من می‌‌دانم اشکال ابن الوليد بر يونس يک مقدارش مال اين جهت است اشکال قمی‌‌ها،

س: غير واحد مقصودش اين نيست که همين متن را مثلاً پنج نفر نقل کرده

ج: ظاهرش اين طور اما نيست، نيست

س: ولی نيست،

ج: وقتی نيست چه کارش بکنيم

س: شواهدی نداريم يعنی يکدانه ما نداريم يک نفر معين از ابی‌‌عبدالله نقل کرده باشد نداريم، الآن نگاه،

س: از ظهورش دست می‌‌کشيد

ج: بلی يعنی به ذهن ما اين طور می‌‌آيد در همين مسأله‌‌ای که حالا انشاءالله در باب غسل ميت هست دارد که عن يونس عنهم عليهم السلام عنهم عن الائمه خب اين معلوم نقل به مضمون است ديگر يعنی يک مطلبی را از ائمه گرفته استظهار کرده نوشته، باز خدا رحمتش کند يونس را که نوشته عنهم عليهم السلام ديگر اسمی نبرده عنهم عليهم‌‌السلام يا روايت مرسله طويله يونس يک روايت بسيار مرسله‌‌ای است که در باب استحاضه خيلی تأثيرگذار است آن هم عن غير واحد عن ابی‌‌عبدالله خب لسانش هم به لسان روايت نمی‌‌خورد که پيغمبر در باب مستحاضه سه‌‌تا سنت قرار داده، از عجايب روزگار اين مطلبی که در روايت يونس آمده بعينها تو مغنی ابن قدامه هم هست حنبلی است همين سه‌‌تا سنن راجع به

52: 5

بنت جحش و فلان همين حرف‌‌ها را آن‌‌جا هم آمده که قطعاً يونس اصلاً مغنی سال‌‌ها سه چهار قرن بعد از يونس است اصلاً احتمال ندارد که يونس از مغنی گرفته باشد اين در حقيقت چه بوده، فقهای که اخباری مسلک بودند مجموعه روايات پيغمبر را جمع کردند به اين نتيجه رسيدند که مستحاضه سه قسم است دقت فرموديد پيغمبر سه سنت در باب مستحاضه فرمودند اين را جمع کردند همين کار را هم يونس کرده يعنی اين مطلب را انشاءالله تعالی من الآن فقط بحث مطرح کردم شواهدش را بعد عرض می‌‌کنم يکی از مشکلات است، اگر اين مطلب درست باشد اصولاً رواياتی را که يونس اسم نمی‌‌برد راجع به روايات يونس مطالب زياد است حالا من نمی‌‌خواهم وارد کار بشوم و وارد بحث بشوم ليکن آنچه که الآن راجع به يونس خيلی مطمح نظر است اين است که اگر ثابت شد اين متن نقل به مضمون است اعتماد برش مشکل می‌‌شود و راهش هم اين است که می‌‌گويد غير واحد عن ابی‌‌عبدالله بعد يک روايت هم ما پيدا نمی‌‌کنيم، توی عنوان قوت غالب، يک روايت هم، تمامش همين چهارتا آمده، در هيچ کدام از آن‌‌ها قوت غالب نيامده به ذهن ما البته آقايانی همين طوری که شما فرموديد به ذهن‌‌شان اين است که حتماً چندين روايت موجود بوده نقل نشده و الا يونس نمی‌‌آيد مضمون به ذهن من می‌‌آيد که اين نقل به مضمون است، به ذهن خودم عرض می‌‌کنم يعنی اين را روايتی نيست در مقابل بقيه روايات اين در حقيقت مرحوم يونس استظهار کرده اين کلمه غير واحد را هم برای همين آورده که من يک مطلبی را از مجموع کلمات اصحاب ائمه عليهم‌‌السلام نقل می‌‌کنم نه اين‌‌که الفاظ آن‌‌ها باشد اين حالا يک چندتا مثال‌‌های ديگر هم از اين جهت عرض می‌‌کنم که انشاءالله روشن بشود، آن وقت چون از بحث خارج شديم رسيديم به عمار ابن موسی ساباطی که ايشان هم خب الحمدلله سه صد چهار صدتا روايت فقط در کتب اربعه دارد حالا من چون نگاه کردم شماره‌‌هايش را پيش مرحوم آقای خويي چون آقای شماره‌‌هايشان دقيق نيست مکررات مثلاً در کافی و تهذيب باشد دوتا گرفتند با اين‌‌که يک حديث واحدی است سنداً و متناً يکی است به هر حال چون خيلی شماره‌‌هاي ايشان دقيق نيست من ديگر شماره چون چند عنوان دارد عمار در روايات، ديگر آن شماره‌‌ها را بيايم جمع بکنم چندتاست که نه يک حدودی سه‌‌تا چهارتا غرض روايت از ايشان هست و نسبت شذوذ در روايات ايشان خيلی بالاست من يک پيشنهادی را آن شب عرض کردم به همين علی رضا اين‌‌جا گفتم که شما همين جواهر را بيارين با همين کامپيوتر هرجا روايت عمار هست توی جواهر بزنيد اکثرش نوشته المعروف بالشذوذ روايت عمار المعروف بالشذوذ و عرض کردم اين در ذهن من بود، ديدم چون مراجعه نکردم اخيراً پريروز مراجعه کردم ديروز و پريروز مراجعه کردم، ديدم مرحوم آقای تستری هم اين کار را کرده از جواهر نقل نکرده از روايات خودش نوشته و قد روی فلان و اين شاذ است و قد روی و لم يقول به احد، اين يک سه چهار صفحه اين‌‌ها را جمع کرده روايت شاذ عماری ساباطی.

بحثی که الآن ما می‌‌خواهيم مطرح بکنيم اين است آيا واقعاً اين، البته معظم اين روايات شاذ هم منفرد شيخ است، من هميشه عرض کردم تقريباً هشتاد درصد تعارض روايات ما از زمان شيخ است يعنی اگر شيخ نبود نمی‌‌دانستم اصلاً ما روايات متعارض داريم چون عرض کردم کراراً و مراراً در تنقيح اول در قرن چهارم توسط کلينی مقداری زيادی از روايات که صحيح‌‌السند هم بود حذف شد بلی توسط شيخ صدوق يک مقدار ديگر، نسبتش عموم و خصوص من وجه است؟ بعد شيخ طوسی اين‌‌ها را زنده کرد همان روايات محذوف را آورد و سعی کرد توجيه بکند و عرض کرديم اين‌‌که ما مبدأ خيلی از مشکلات حديثی را به شيخ بر می‌‌گردانيم اين عظمت شيخ را کم نمی‌‌کند شيخ در بغداد در يک محيط آزادی بوده آن وقت تشيع به خاطر آل بويه آزاد شده بود علمای اهل سنت می‌‌خواندند حرف‌‌های شيعه را کتاب‌‌های شيعه را روايات شيعه خب اشکال می‌‌کردند که اين روايت در کتاب حسن ابن محبوب است اين روايت در کتاب حسين ابن سعيد است چرا به اين روايت عمل نکرد، شيخ حقيقتش نظرش اين بود مضافاً به اين‌‌که اصولاً در زمان شيخ حجيت خبر واحد جزو مسلمات بود يعنی يک کسی می‌‌گفت خبر واحد حجت نيست خيال می‌‌کردند مثلاً يک کم جنون دارد مثلاً، اين طور نبود که حالا کسی بيايد مناقشه بکند جزو مسلمات بود لذا اين اصلاً جا افتاده بود در دنيای اسلام که در بغداد در اوج اين قضايا بود، عرض کرديم هميشه بغداد بزرگترين عرفاء بزرگترين فقهاء بزرگترين محدثين هرکدامش را حساب بکنيم بزرگترين‌‌شان در بغداد بودند و اين‌‌ها آثار شيعه را خواندند شيخ سعی کرده جواب بدهد و اين‌‌که ايشان خيلی جاها جمع می‌‌کند، اصطلاحاً می‌‌گويند جمع تبرعی، چون اين را ما توضيح داديم ما از مصادر قديمی مثلاً تعبير مختلف الحديث مال ابن قطيبه، ايشان هم سعی می‌‌کند جمع بکند کتاب رساله ايضاح مال قاضی نعمان آن کتاب دويست سال قبل از شيخ است تقريباً کتاب قاضی نعمان صد سال قبل از شيخ است کتاب ايضاح آن‌‌هم مثل استبصار سعی می‌‌کند جمع بکند بين روايات را، آن هم جمع می‌‌کند بين روايات حالت جمع غرض مسأله جمع يک مسأله‌‌ای بوده که مقبول بوده يعنی چيز شاذی نبوده حالا ماها قبول نمی‌‌کنيم اما در آن زمان هم اهل سنت، دوتا مثال زدم که و طوائف مختلف اين را قبول داشتند شيخ هم آمده از همين راه وارد کار بشود حالا آيا اين کار درست است يا نه؟ آن بحث ديگری است اصولاً آن روايت ثابت است يا نه؟ آن بحث ديگری است مشکل ما با مرحوم شيخ اين است و اين مشکل البته با مرحوم شيخ نيست چون شيخ مصدرش را نوشته مشکل علمای بعدی است که بايد اين‌‌ها را جدا می‌‌کردند اين جدا نشد کار مشکل شد آن مال جدا نکردند و الا اگر جدا می‌‌شد و مشخص می‌‌شد کار اين قدر اشکال پيدا نمی‌‌کرد.

آن وقت راجع به عمار ساباطی عرض کردم بنا نبود الآن هم وارد بحث بشوم نمی‌‌خواهم بشوم سريعاً فقط به مقداری که بحث متن روايات ايشان مطمح نظر ماست ببينيد راجع به عمار اصولاً عمار دو سنخ روايت در کتب ما دارد اصولاً يک سنخش همان فتحيه‌‌اند در سند که تقريباً اين جوری است: احمد ابن الحسن ابن فضال يا علی ابن حسن برادرش عن عمر ابن سعيد مدائنی که فتحی است و عن مصدق ابن صدقه که آن‌‌هم فتحی است عن عمار اين متعارف است که و لذا احتمال بسيار قوی داديم که اين روايات در حقيقت از کتاب عمار است، يک مطلبی را مطرح کرديم که خود کتاب عمار چه شاکله‌‌ای داشته، حالا اگر باز حال کردم امشب که نشد می‌‌گذارم برای فردا شب يک توضيحی راجع به شاکله کتاب عمار چون متأسفانه آن از دست ما رفته الآن در دسترس ما نيست، ما الآن می‌‌توانيم روايت عمار را جمع بکنيم اين را قبول دارم اما شاکله کتاب را نمی‌‌توانيم پيدا بکنيم اصلاً شاکله کتاب چه جوری بوده؟ آن را الآن ما نمی‌‌توانيم پيدا بکنيم اين مطلب دوم.

و يک عده هم روايات افراد ديگر دارند ما فعلاً اين طوری برخورد می‌‌کنيم آن‌‌های که با آن سند است از کتابش می‌‌گيريم اين‌‌ها که راوی‌‌های ديگر هستند می‌‌گوييم روايات حداقلش روايات شفهی، نمی‌‌توانيم حالا از کتابش بوده نسخه‌‌ای از کتابش بوده، روايتش شفاهی بوده ما معتقديم اصولاً در تاريخ اين‌‌ها را از هم جدا می‌‌کنيم در ميراث‌‌های خودما اين دوتا را از همديگر جدا می‌‌کنيم اين يک مطلب.

راجع به عمار اين از قديم اين شبهه در زمان خودش هم مطرح شده و غالباً آقايان جواب را به اين دادند که ايشان چون اهل مدائن بوده تيزفون به حساب پايتخت ساسانی‌‌ها ايرانی‌‌ها همين جنوب بغداد ايشان خيلی عربی‌‌اش واضح نبوده عجمه داشته در زبانش يک مقداری در رواياتش عجميت است و مشکل روايتش را از همان زمان خودش بوده يعنی چنين چيزی نيست که حالا ما باش گير کرديم، آقا اين کتاب می‌‌خواهين وسائل را بيارين،

س: مثل عربی‌‌های ما الآن

ج: مثل عربی‌‌های ما الآن، غرض اين‌‌که مشکل عمار را عجمه بودند می‌‌توانی وسائل را بياری،

س: بلی

ج: جلد 3 چاپ قديم ابواب نوافل، اعداد نوافل و اين‌‌ها، يک و دوش طهارت است اول است، ابواب اول است حالا نمی‌‌دانم چاپ جديد حالا به چند می‌‌شود عدد، ما چون با، آخر آن نسخه قديم خودم که نجف بوده خيلی حاشيه زدم وقتی مراجعه می‌‌کنم به او مراجعه می‌‌کنم چون حاشيه زياد دارد به اين چاپ جديد کمتر مراجعه می‌‌کنم،

س: جلد 3

ج: باب هفده به نظرم، اولش ابواب چه است؟ اعداد نوافل، فرائض

س: باب ترک الاستحباب المداومة علی النوافل و الاقبال بالقلب

ج: خب حديث اولش را بخوان

س: محمد ابن يعقوب عن علی ابن ابراهيم عن ابيه و عن محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد جميعاً

ج: نه بعدش را بخوان، دوم

س: و عن محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد عن الحسين ابن سعيد عن النذر، عن هشام عن محمد ابن مسلم

ج: خب حديث صحيح است به قول آقايان شايد بشود گفت صحيح اعلای هم هست، اين صحيح اعلای يک اصطلاحی است جديد، حالا نمی‌‌دانم بحث ما متن نيست اين مربوط به صدور است، اين اصطلاح ماست صحيح اعلای تازه شده شايد مثلاً دويست، سه صد دويست سال، روايتی است که اضافه بر اين‌‌که رواتش ثقات هستند اجلاء باشند اصطلاحاً به اين می‌‌گويند صحيح اعلای اين اصطلاح من درآوردی به هر حال خيلی رو اصطلاحات کار نمی‌‌کنم چون خيلی ارزش علمی ندارد ما اين اصطلاح صحيح اعلای چون، بخوانيد شما از اول سند و عنه محمد ابن يحيي،

س: بلی محمد ابن يحيي عن احمد ابن،

ج: مراد اشعری است که از اجلاء است محمد ابن يحيي عطار قمی هم که از بزرگان، استاد کلينی هم هست، عن احمد اشعری که در درجه يک است، بعد

س: عن الحسين ابن سعيد

ج: خب آن‌‌هم که ديگر اجل شأناً، نذر ابن سويد ثقه هست اما اين‌‌که جزو اجلاء باشد خيلی هم جليل القدر يعنی مرد بزرگواری است اما حالا جزو اجلاء طائفه شايد نباشد عن هشام ابن سالم که جزو اجلاست عن محمد ابن مسلم هم که جزو اجلاست، حديث تقريباً معظمش از اجلاست خب اين حديث خيلی ارزش دارد قال قلت لابی عبدالله عليه‌‌السلام،

س: ان عمار الساباطی روی عنک روايتاً

ج: ببينيد آمده به امام صادق می‌‌گويد عمار، اين مشکلی که الآن من نشستم خدمت‌‌تان سال هزار و چهار صد و چهل، اين سال صد و چهل مطرح شده يعنی هزار و سه صد سالی قبل دقت می‌‌فرماييد اين مشکل روايت عمار يک مشکل تازه‌‌ای نيست: ان عمار الساباطی روی عنک روايتاً،

س: روايتاً قلت قال ما هی قال روی ان السنة فريضه،

ج: روی که شما فرموديد السنة فريضه اين‌‌ها آمدند غالباً می‌‌گويند عمار، عجمه داشته ملتفت معنی نمی‌‌شده اما من فکر می‌‌کنم بازهم اين‌‌هم يک مشکل دارد اين النافلة فريضه،

س: يعنی سنة رسول‌‌الله فريضه

ج: نه النافلة فريضه، به نظرم اشتباهه، همين هم با تمام اين‌‌که سندش صحيح اعلای هم هست تقريباً اين‌‌هم مشکل دارد النافلة فريضه، نه السنة فريضه، النافلة فريضه، حالا بعد توضيحش را عرض می‌‌کنم خب اين می‌‌گويد شما فرموديد اين طور، حالا دقت کنيد اين‌‌که من می‌‌گويم هی منظومه فکری يک فقاهت هم می‌‌خواهد آقايون زدند به عجميت عمار من معتقد هستم عمار فقيه است، البته فقيه فتحی حالا ما شايد مبانی‌‌اش را قبول نکنيم اما انصافاً مرد ملای است و خيلی عبارات موجز دارد، حالا من چرا می‌‌گويم النافلة فريضه، باب قبلش را نگاه کنيد حديث 4 باب قبلش را می‌‌توانی سريعاً نگاه کني،

س: بعد سعد ابن عبدالله عن معاوية حکيم عن معمر ابن الخناد،

ج: مَعمر ابن خناد

س: مَعمر ابن خناد عن ابی الحسن الرضا ان ابالحسن

ج: نه نه اين نه، قبلش را نگاه کن،

س: و عنه عن محمد ابن الحسين عن بعض اصحابنا عن معاوية الحکيم عن علی ابن الحسن ابن رباط عن عبدالله ابن مسکان قال حدثنی من سئل ابی‌‌عبدالله عن الرجل

ج: نه اين‌‌هم نه قبلش، توش عمار دارد منی دارد کنا بمنی عمار فقال ابوعبدالله النافلة فريضه، ففزعنا می‌‌گويد بعد قال الامام صادق يعنی فريضه علی رسول‌‌الله آن‌‌جا اين جور توجيه شده آن‌‌جا سنت ندارد من معتقدم رو الفاظ روايات کلمه کلمه دقت بايد بشود کلمه به کلمه بايد

س: شماره شش است

ج: شش است بخوان

س: و باسناده عن محمد ابن احمد ابن يحيي

ج: از همين نوادرالحکمه اين نوادرالحکمه خيلی منشأ مشکلات‌‌هاست انصافاً من هميشه شوخی کردم هر وقت حديث اولش محمد ابن احمد هست منتظر هستم يا سند يا متن خراب باشد يکی از اين دوتا مشکل داشته باشد خيلی کتاب معروفی هم هست در قم کاملاً جا افتاده اما انفراد مثلاً شيخ طوسی از اين کتاب زياد است نه کلينی نقل کرده نه مرحوم صدوق بفرماييد آقا، عن محمد ابن احمد ابن يحيي

س: عن الحسن ابن علی ابن عبدالله عن ابن فضال،

ج: حسن ابن البته بحث‌‌ما سندی می‌‌خواهم آشنا هم بشويد حسن ابن علی ابن عبدالله را شايد ابتداءً به ذهن‌‌تان نيايد اين يکی از آقايونی است که به اصطلاح کتاب‌‌هايش هم باز خيلی مشهور نشد مرد بسيار بزرگواری است، الحسن ابن علی کوفی ايشان نوه عبدالله ابن مغيره است عبدالله ابن معروف که از اجلاء جزء اصحاب اجماع، ثقه ثقه لايعدل به عدل کذا ايشان نوه‌‌اش است در قم قمی‌‌ها از اين نقل می‌‌کنند حسن ابن علی ابن عبدالله ابن مغيره چون ممکن است بعد شناسايي نشود بخواهيد دنبالش بگرديد من سند را با اين که بحث ما در سند نيست می‌‌خواهم آشناي شما هم با اسناد، پس ايشان جزء اجلاست حسن ابن علی بن عبدلله

س: عن ابن فضال عن مروان عن عمار

ج: عرض کردم وقتی ابن فضال در اين‌‌جا می‌‌آيد عادتاً مراد ابن فضال پدر است در کافی هم هرجا ابن فضال است مراد پدر است پسر نيست در فقيه در تهذيب مخصوصاً اول سند هرجا ابن فضال است مراد پسر است اين اصلاً کليات، علی ابن الحسن، پدر اسمش حسن است اين پسر اسمش علی است عن ابن فضال که پدر باشد بلی،

س: عن مروان عن عمار ساباطی

ج: الآن مروان را نمی‌‌دانم بايد نگاه کنم که بلی، عن عمار ساباطی، به نظرم مروان ابن مسلم شايد باشد بفرماييد

س: کنا جلوساً عند ابی عبدالله بمنی فقال له رجل ما تقول فی النوافل قال فريضه،

ج: ببين النافلة من به نظرم اين متن درست است النافلة فريضه دقت کرديد من احتمال می‌‌دهم محمد ابن مسلم اين متن را گفته حالا چطور شده جا به جا شده ففزعنا ما گفتيم عجب،

س: ففزعنا و فزع الرجل فقال ابوعبدالله انه اعنی صلاة الليل علی رسول‌‌الله صلی الله عليه و آله،

ج: خيلی بعيد است خيلی توجيه بعيدی است اين يک توجيه النافلة فريضه، پ

س: يعنی شايد آن راوی ذهنش رفته بود به آن‌‌که نافلة در آيه قرآن داريم

ج: و هی عصی ربک ان يبعثک

س: بعد آن موقع امام فرموده که اين منظور نافله شب است

ج: مثلاً از آيه، تهجد من الليل نافلة لک از اين آيه شايد

س: اين را پرسيده،

ج: شايد از اين پرسيده به هر حال حالا يکی خب اين هم توجيه قشنگی است،

س: مروان مروان ابن مسلم است

ج: مروان ابن مسلم احتمال دارد مروان ابن مسلم باشد حالا برگرديم به حديث خودمان، قال حالا اين خيلی فقاهت می‌‌خواهد دقت نمی‌‌دانم می‌‌توانيد پيدا کنيد، قال ففزع ابوعبدالله گفتم عمار روی عنک خيلی عجيب است معلوم می‌‌شود از همان اوائل اين عمار يک مشکل دارد، نه اين‌‌که حالا ما نشستيم الآن بررسی می‌‌کنيم از همان به امام صادق گفتم که عمار روی عنک روايتاً قال و ما هی قال السنة فريضه، به نظرم النافلة فريضه، بفرماييد آقا،

س: فقال اين يذهب، ليس هکذا حدث

ج: اين يذهب عمار، عمار اين چه است؟ من حالا خوب دقت، اين يعنی چه اين يذهب عمار؟ پ

س: برداشت‌‌شان، فهم‌‌اش برداشتش آن است

ج: من به نظرم می‌‌آيد حدثش امام، در فهمش در اجتهادش امام، بد فهميده مطلب را مطلب را بد فهميده نه دروغ نقل کرده، اين يذهب حالا خيلی می‌‌گويم خود اين روايت هم خيلی فنی است انصافاً خيلی روايت، حدثته حالا امام صادق می‌‌گويد من چه گفتم؟ خوب دقت کنيد چطور عمار از اين کلام امام در آورده که النافلة فريضه، بخوانيد،

س: ليس هکذا حدثت، انما قلت له من صلی فاقبل علی صلاته،

ج: من صلی فاقبل علی صلاته،

س: لم يحدث نفسه فيها،

ج: لم يحدِث نفسه فيها،

س: نفسه فيها او لم يسهی فيها

ج: لا، او لم يسهو، سهی يسهو، لم خيلی عجيب است اين تعبير لم يسهو فيها

س: يعنی نه حديث نفسی داشته باشد نه سهوی

ج: سهو داشته باشد خيلی عجيب است، او لم يسهو، بلی بعدش

س: اقبل الله عليه ما اقبل عليها، و ربما رفع نصفها

ج: رُفع نصفها

س: او ربعها او ثلثها او خمسها،

5: 24

بالسنه ليکمل

ج: ليَکمل

10: 24

من اين جور گفتم حالا اين چطور عمار فهميده می‌‌توانی در بياوری،

س: خب هر مقدار که حضور قلب داشته باشيم می‌‌رود بالا، ربع و خمس و اين‌‌ها

ج: نه می‌‌دانم اولاً عمار چطور شده از اين روايت اين را فهميده لم يسهو فيها، لم يحدث نفسه فيها و لم يسهو فيها يعنی مسأله حضور قلب را در مقابلش با مسأله سهو گرفته،

س: من يقول هذا الکلام

ج: بلی امام يقول ان قلته، حالا چطور عمار از لم يسهو لم يحدث نفسه در آورده النافلة فريضه، کسی به اين توجه کرده، امام می‌‌گويد من نگفتم بعد گفتم ليکمل به الفريضه، فريضه با اين تکميل می‌‌شود چون گفته فريضه با آن تکميل می‌‌شود پس آن هم بايد واجب باشد، حالا اولاً اين فهم عمار را حالا من می‌‌خواهم شرح بدهم، اين حديث دو بود اين باب هفده، حديث شش را نگاه کن،

س: کدام متن را بخوانم

ج: و الابی بصير،

س: اين‌‌جا هم حديث شش نيست،

ج: عن ابی بصير، همان بابی، حديث باب هفده نه باب قبلش که رفتين،

س: بلی حديث 4

ج: چهار ببخشيد بلی

س: و عنه احمد عن الحسين ابن سعيد عن القاسم ابن محمد عن علی ابن ابی‌‌حمزه عن ابی‌‌بصير

ج: اين خب اين علی ابن ابی حمزه ضعفی مشکلاتی دارد اما اين حديث ابوبصير هم خيلی جای توجه دارد بخوان،

س: عن ابی‌‌عبدالله عليه‌‌السلام في حديث قال يا ابامحمد ان العبد يرفع له،

ج: عين همان حديث عمار است يرفع له نصف و ثلث و اين‌‌ها بمقدار ما اقبل بلی

س: ثلث صلاته، و نصفها و ثلاثة ارباعها و اقل و اکثر علی قدر سهوه

ج: ببينيد علی قدر سهوه اين خيلی عجيب است

س: ما لم يسهو،

ج: ما لم يسهو، يعنی چه مقدار سهو در نماز دارد شک بين سه و چهار کرده بنا گذاشته هر سهوی که کرد خداوند به اندازه آن سهو نمازش را خيلی عجيب است اين تعابير، اصلاً اين‌‌ها توجه نکردند که اين عمار بدبخت ذهنش چه رسيده، حالا ابوبصير را گوش بکنيد ابوبصير گفت علی قدر سهوه فيها بخوانيد،

س: بلی لکنه يتم له من النوافل،

ج: با نافله تکميل می‌‌شود، نماز نقص دارد به خاطر سهو اما با نافله تکميل می‌‌شود حالا اين عين برداشت عمار است، ببينيد قال ابوبصر

س: فقال له ابوبصير ما اری النوافل ينبغی

ج: ما اُری عرض کردم می‌‌گويند ما اُری بخوانيم يعنی الله يرينی، ما در شيعه متعارف ما اَری می‌‌خوانيم ليکن در کتب اهل سنت ديدم ما اُری می‌‌نويسند ضبطش هم همين است ما اُری،

س: ما اری النوافل ينبغی ان تترک علی،

ج: ببينيد ما ينبغی تترک حالا که بناست تکميل نماز بکند پس ما لازم است نافله انجام بدهيم، معلوم شد عمار چه فهميده؟

س:

37: 27

س: بلی منتهی واضح است ينبغی که می‌‌گويد

ج: ينبغی با سنت است، ممکن است واجب باشد، دقت کردين ابوبصير همان‌‌جا به امام، امام می‌‌گويد من به او اين را گفتم يعنی در حقيقت امام می‌‌خواهد تأييد بکند که عمار اين جور فهميده حالا اين را ابوبصير جلو امام دارد می‌‌گويد می‌‌گويد ما اری النوافل، بخوانيد ما اری النوافل،

س: اری النوافل ينبغی ان تترک علی حالة فقال ابوعبدالله،

8: 28

ج: درست اين مطلب، خيلی عجيب است اين، دقت کرديد حالا اولاً من چون نمی‌‌خواهم وارد بحث بشوم حالا بعد شما همين باب هفده را نگاه کنيد مجموعاً عواملی که در روايات آمده حالا می‌‌خواهين متون روايات بعدش را هم بخوانيد سه‌‌تا عنوان در اين روايت آمده در کل اين روايت يکی نقصان که با نافله انجام می‌‌شود يکی سهو، يکی هم فساد اين فساد فکر می‌‌کنم اين حديث آخر باب شايد باشد به مقدار مايفسد من الصلاة اين به نظرم فساد نبايد باشد،

س: يسهو

ج: يسهو بايد

س: محمد ابن الحسن باسناده عن الحسين ابن سعيد عن فضاله عمن روی عن ابی بصير قال قال ابوعبدالله يرفع للرجل من الصلاة ربعها او ثمنها او نصفها او اکبر بقدر ما سهی و لکن الله تعالی يتم ذلک بالنوافل،

ج: نه اين‌‌جا باز سهو دارد درست است حرف، شايد حديث قبلی‌‌‌‌اش يک حديث، يکی دوتا حديث، دو سه‌‌تاش سهو دارد يکی دوتاش نقصان دارد که اگر نقصانی در فريضه بود با نوافل تکميل می‌‌شود يکش هم فساد دارد شايد قبلش آن آخری را خواندي حالا قبلش،

س: نقصان دارد

ج: نقصان دارد فساد هم دارد،

س: بلی ده است

ج: دوتا قبلش

س: لکن علل عن محمد ابن موسی ابن متوکل عن محمد ابن يحيي عن يعقوب ابن يزيد عن حماد عن حريز عن زراره عن ابی جعفر عليه‌‌السلام قال انما جعلت النافلة ليتم بها ما يفسد من الفريضه،

ج: ما يفسد اين بايد يسهی باشد، فساد بعيد است، اين بايد همان سهو و نقصان باشد، سه‌‌تا عنوان غرض در اين مجموعه باب سه‌‌تا من از اول تا آخر چون با دقت، من چون رو الفاظ روايت چون بحث ما متن است خيلی سالهاست رو متن زياد کار کردم اين متن‌‌ها را با دقت اين يکی يفسد دارد اين فکر می‌‌کنم درست نباشد سهو داريم و نقصان،

س: فساد هم در بعضی از اجزاء نماز

ج: فساد اگر باشد درست نمی‌‌شود،

س: نه نمی‌‌شود آخر

ج: نه اين ببينيد می‌‌گويد شما اگر سهو کرديد يعنی شک بين سه و چهار کرديد بنا را بر چهار گذاشتيد ممکن است در واقع به اصطلاح سه‌‌تا بوده می‌‌شود پنج‌‌تا، دقت می‌‌کنيد يا مثلاً چهارتا بوده شما يکی کم کرديد اين مرادی، آن وقت ببينيد اين روايت حالا اين يک نکته‌‌ای دارد می‌‌گويم اين خيلی دقيق است حرف عمار، ما حالا ديگر اگر بخواهيم امشب وارد آن بحث بشويم طول می‌‌کشد بعد آقايون مراجعه کنند، در رواياتی که در باب شک آمده خوب دقت کنيد يک رواياتی هست که بلند بشود مثلاً اگر شک بين سه و چهار کرد بلند بشود يک رکعت عن قيام بخواند، اين‌‌که فتوی هم بر همين است ديگر، ما در محل خودش اثبات کرديم که اين روشن نيست اصلاً دو رکعت عن جلوس بخواند که نظر کلينی است، آن رکعتاً عن قيام خيلی واضح نيست و در آن روايت دارد که اين نافله است اين نافله آن فريضه را جبران می‌‌کند، آن معلوم شد رابطه سهو با نافله اين است يعنی اگر شک کرديد شما بعد از نماز واجب يک نافله را انجام می‌‌دهيد يا دو رکعت ايستاده اگر شکی بين دو و چهار مثلاً باشد يا يک دو رکعت نشسته شک بين سه و چهار، الآن شک بين سه وچهار يک رکعت ايستاده می‌‌خوانند خود من مايل هستم دو رکعت نشسته می‌‌خوانم کلينی اين روايت را نقل کرده، يک شرحی دارد چون آن روايت احتياج به يک بحثی باز جدا اگر وارد آن بحث بشويم بايد يک روز صبح بمانيم فعلاً من تو آن بحث وارد نمی‌‌شوم آن نافله که ما بهش می‌‌گوييم رکعت احتياط نماز احتياط آن نافله است در حقيقت آن نافله برای تکميل نماز است نقصی که خيلی عجيب است يک رابطه‌‌ای بين نافله و سهو گذاشته،

س: نيتش

ج: نيتش هم باز احتياط می‌‌کنيم دو رکعت نافله،

س: اگر در واقع فوت شده

ج: اين نافله تکميل می‌‌کند ولو شک بين سه و چهار است دقت کنيد بنا را بر چهار می‌‌گذارد و سلام می‌‌دهد حالا فرض کنيم معلوم شد که نه واقعاً سه رکعت بوده، اين نافله دو رکعت نشسته است نافله تکميل می‌‌کند فريضه،

س: يعنی يک اصطلاح آخری در نافله می‌‌شود

ج: بلی يک اصطلاح الا ربطی بين نافله و سهو نيست، دقت کردين چه می‌‌خواهم بگويم ديدين که الآن عمار فهميد با اين‌‌که امام رد کرد، اما رد امام را دقت کردين گفت من نگفتم نافله فريضه، گفتم مالم يسهو، سهو را گفتم آن از سهو چه فهميد، پس نافله همين طور که ابی بصير هم گفت گفت اگر اين جور باشد بايد نافله فريضه بشود اگر سهو باشد بايد نافله فريضه، ما اری النوافل تترک بحال الحال، و الا چه نسبتی بين نوافل و بين سهو دارد خب دقت کنيد و امام در اين عبارت لم يحدث نفسه فيها و لم يسهو، اين لم يسهو را چرا امام آورده، جای سهو نبوده اصلاً اگر مراد نافله‌‌ای است که ما می‌‌خوانيم نافله شب نافله ظهر اين‌‌که ديگر سهو نمی‌‌خواهد ديگر نافله شب که سهو نمی‌‌خواهد خيلی عجيب است اين اگر واقعاً اين اين معلوم می‌‌شود که دقت فوق العاده عمار را و امام چقدر لطيف جواب می‌‌دهد که من گفتم سهو، ليکن اين معنايش اين نيست که النافله فريضه، اين معنايش النافله فريضه نيست، خدا جبران می‌‌کند ثلث نماز، يرفع ثلث نماز، ربع نماز خمس نماز ليکن خدا و اين من فکر می‌‌کنم خوب دقت بکنيد امام اين‌‌که می‌‌گويد انما قلت له، من اين جور بهش گفتم، عادتاً بايد چه باشد يک کلامی را امام فرمودند که اين ازش نافله فريضه در آورده، آن کلام دقت کردين، من عرض کردم روی کلمه سهوش دقت کنيد مالم يسهو چه ربطی است بين سه و اين‌‌که نافله جبران می‌‌کند، پس مراد از نافله حالا صاحب وسائل مراد از نافله را مطلق نافله فهميدند شايد فقهای ما همين طور، مثلاً نافله شب نافله ظهر اين طور فهميدند ديگر که اين نوافل يکمل بها الفريضه اما اين صحبتی که من عرض کردم امام وقتی می‌‌گويد مالم يسهو نافله‌‌ای که ربطی با سهو دارد آن نافله که ربط با سهو دارد ابوبصير هم همين طور فهميد گفت اگر اين طور باشد بايد نوافل را انجام بدهيم يعنی آن نافله‌‌ای که ربطی با سهو، و الا اين نوافل ما ربطی به سهو ندارد،

س: يعنی چه سهو بکند چه نکند

ج: اين‌‌ها هست بلی اين‌‌ها ثابت است اين‌‌ها،

س: خود معصوم هم،

ج: اين‌‌که ببينيد يکدفعه امام می‌‌گويد يرفع من صلاته بمقدار اقبال خب بلی اين جوری نافله‌‌ها مطلقاً نافع است يکدفعه می‌‌گويد مالم يسهو اين لم يسهو را چه، خيلی من به نظرم دقيق است اين روايتی که يعنی محمد ابن ملم هم نکته‌‌ای بسيار دقيقی را نقل کرده و عمار هم معلوم می‌‌شود آدم عادی نيست و الا اين مالم يسهو يعنی چه اصلاً؟

س: ممکن يسهو و لا يلتفت

ج: يسهو و لايلتفت،

43: 35

ذاک مسأله انه فی الواقع کل نقص موجود فی الصلاة الواقع لکن هذا مالم يسهو النافله يکمل بهذا السهو، و الا

55: 35

الامام يقول مالم يسهو فيها، يک روايت ديگر دارد که کل سهو چه؟ يعرض الصلاة يقطع الصلاة، يک روايتی نمی‌‌دانم شماره يازده است شماره نه است؟

س: يعنی آن نوافل شبانه روزی را که برای معصوم هم مستحب است و می‌‌خواند و سهو و چيزی هم

ج: ندارد آن حساب ديگری است اصلاً نوافل مستحب شبانه روزی حساب ديگری است حالا اگر

س: بين فوائد نافله با در واقع حکمت نافله بايد فرق بگذاريم اين‌‌ها فوائدش برای آن‌‌های سهو می‌‌کند جبران می‌‌کند ولی،

ج: نه بحث اين است که سهو را چرا امام اين‌‌جا آورده می‌‌گويد من سهو گفتم دقت کردين، بعد ديديديم ابوبصير به امام می‌‌گويد می‌‌گويد اگر اين طوری که اين سهو موجب نقص است، پس بايد بگوييم نافله واجب است خب همين حرف عمار است بعد امام می‌‌فرمايد

45: 36

نه اين واجب نمی‌‌شود سهو را جبران می‌‌کند اما واجب نمی‌‌شود

س:

55: 36

لا اقصد نوافل مطلق

ج: لا لا، اجل لا،

0: 37

يحتمل ان يکون اربع رکعات، يعنی برفرض سهو اگر سه رکعتی بود اين با نافله جبران می‌‌شود تکميل می‌‌شود خب ممکن است اصلاً چهار رکعتی باشد،

س: با لا نمی‌‌سازد آن دو رکعت واجب است آن‌‌ها که ديگر نماز احتياط را ديگر ولو اسمش را هم بگذاريم نافله آن‌‌ها واجب می‌‌دانند،

ج: می‌‌دانم واجب است آن اما نه به معنای اين‌‌که فريضه باشد می‌‌گويد به اصطلاح شايد هم البته در اين‌‌جا شايد هم مراد اجلّ لا مطلق نوافل باشد خصوص نافله اخير نماز نباشد

س: قرينه بايد عادتاً مطلق باشد

ج: بلی شايد مراد قرينه مطلق است علی ای حال آن‌‌چه که من فکر می‌‌کنم عمار ساباطی از اين روايت مالم يسهو فيها و عده‌‌ای از روايات که نافله را با سهو ربط داد با اين‌‌که نافله مستحب است انسان سهو بکند در نماز يا نکند در نماز اقبال داشته باشد يا نداشته باشد، استحباب نافله به حال خودش باقی است اين راجع به اين حديثی که زمان امام صادق مطرح کردند حالا برگرديم به اين حديثی که ديشب خوانديم شب گذشته هم متعرضش شديم آن صفحه 96 جلد يک استبصار را بيار، که حديثی بود که به يک مناسبتی متعرض شديم که عمار می‌‌گويد اگر به اصطلاح با آهن ناخن گرفت و لم يمسحه بالماء يعيد صلاته که ما توضيحاتش را عرض کرديم ببينيد من به اين البته اين روايت را خوانديم صحبتش را هم کرديم من می‌‌خواهم اين‌‌جا يک مطلبی خيلی اساسی و حساسی را در ذيل اين مطلب بيان بکنم که اين خيلی هم در خود روايت عمار نافع است کتاب عمار نافع است و هم در متن و در شناخت متن روايت ببينيد دوتا حديث را مرحوم شيخ طوسی در استبصار پشت سرهم می‌‌آورد جلد يک حديث شماره 310 و 311 سه صد و ده استبصار را بياريد بخوانيد،

س: سه صد ده حديث چهار باب و اما ما رواه محمد ابن احمد ابن يحيي عن

ج: اين همان نوادرالحکمه است که الآن عرض کردم که صاحب، معظم روايات عمار که الآن به ما رسيده از نوادرالحکمه است اصلاً معظمش الآن، و معظم اين‌‌ها هم انفراد شيخ طوسی است هم از نوادرالحکمه است و هم، بفرماييد

س: عن احمد ابن الحسن،

ج: خوانديم ديگر عن عمر ابن سعيد و الی آخره بلی قال قلت لابی عبدالله

س: عن ابی عبدالله عليه‌‌السلام قال

30: 39

يغث من شعره باثنانه

ج: يعنی موی خودش را با به اصطلاح دندانش يا ناخنش را با دندانش چون دارد مثلاً اگر کسی ناخن گرفت با مثلاً قيچی، بشورد يا مسی به آب بزند، می‌‌خواهد سؤال بکند اين حکم مال چه است؟ مال اين‌‌که ناخن را چيده بشوره، يا چون آهن بهش خورده اگر با دندان باشد اشکال ندارد؟ دقت فرموديد خب اين دقت عمار است می‌‌خواهد ببينيد اين حکم مال چيست؟ چون دارد ما ابين من حی هو ميتة، اين چون ابانه از حی شده ميتة با دندانش ناخنش را گرفت پس بايد بشورد ميته شده به آن حديث يا اين به خاطر آهن است: می‌‌گويد يغث من شعره باثنانه اين اثنان مقابل آهن، روشن شد بلی آقا،

س: يفسحه بالماء قبل ان يصلی قال لابأس انما ذلک فی الحديد،

ج: آن لابأس اشکال ندارد ما در حديد يعنی چه؟ يعنی آن حکم مال حديد است نه مال کندن ناخن ناخن کندن با دهن، مسح به آب هم نمی‌‌خواهد اشکال ندارد اما با آهن گرفت اين موجب اين روايت را مرحوم کلينی هم آورده اين روايت را اين‌‌جا من از کتاب شيخ خوانديم کلينی هم اين روايت را آورده، دقت کردين، البته عده‌‌ای از حتی علمای اخباری معتقد بودند که حديد نجس است من جمله به اين هم تمسک کردند انما ذلک فی الحديد ليکن انصافاً وقتی آدم در روايت تأمل می‌‌کند نجاست در نمی‌‌آيد اگر نجس بود می‌‌گفت يغسله بالماء اين يمسحه معلوم است يک نوع مثلاً نظافت و پاکی عرفی است مثلاً آهنات،

س: اين روايت همچنان مرحوم محقق ثانی دارد، هم بعضی‌‌ها که اصلاً معنای خيلی روشنی ندارد که،

ج: چه آقا؟

س: نجس،

ج: چرا دارد،

س: چون در مورد کافر يک جور نجس، با لا اله الا الله پاک می‌‌شود در مورد نجاست ديگر

ج: خب حالا آن بحث ديگری است پاک شدن هرچيزی به نحو خودش، پس دقت بکنيد اين روايت نمی‌‌گويد الحديد نجس می‌‌گويد در حديد يمسحه بالماء احتمالاً مرحوم کلينی از اين روايت و يا استاد ايشان فهميدند که مثلاً برای تنظيف و پاکی چون آهن‌‌ها غالباً مزنجر بود آهن‌‌ها آلوده بود با آهن که می‌‌گيرد يک آبی بکشد روش، نه اين‌‌که بشوره، چون اگر می‌‌گفت يغسله بالماء آن نجس بود يمسحه بالماء اين حديثی که مرحوم کلينی هم آورده مرحوم شيخ هم گفته فالوجه فيه ان نحمله علی وجه من الاستحباب، اين حالا برای تميزی خوب است تميز باشد انسان دستش مثلاً با آهن آلوده بود تميز بکند اين ناخن‌‌گير امروز نيست اين شانزده درصدش چيز است به اصطلاح،

س: استيل است اين‌‌ها اصلاً

ج: نه اين‌‌ها استيل است يا فولاد نه يک چيز ديگر بهش يک ماده ديگر کار آن چه است؟ هميشه بهش اضافه می‌‌کنند که استيل است به اصطلاح، استيل يعنی فولاد فولاد اشکال، آهن آبديده است که،

26: 42

يعنی ضد زنگ فولادی که زنگ نمی‌‌گيرد اين به خاطر شانزده درصد ماده کروم بهش اضافه می‌‌کنند لذا زنگ نمی‌‌زند خب بفرماييد آقا حديث بعدی دقت کنيد،

س: و اما ما رواه فلان فانما ذلک فی الحديد علی ضرب من الاستحباب

ج: خيلی خوب واضح است، بلی

س: حديث بعدی همان که ديشب خوانديم

ج: استحبابش هم احتياج ندارد محمول واضح است چون يمسحه گفت ديگر،

س: بعد آن حکم وضعی را که چه کار می‌‌کند؟

ج: حالا دقت کردين چه شد؟ اين اصلاً محمول هم نمی‌‌خواهد چون اگر مراد نجاست بود خب می‌‌گفت يغسله اين‌‌که يمسحه گفته معلوم است که برای پاکی و تميزی و اين‌‌ها اين خيلی واضح است بلی،

س: و اما ما رواه محمد ابن،

ج: باز دو مرتبه از کتاب محمد ابن احمد، خوب دقت کنيد حالا من هم متن می‌‌خواهم برايتان کار بکند هم نکته‌‌ای تاريخی مهمی را عرض کنم بفرماييد آقا،

س: عن احمد ابن الحسن ابن علی ابن فضال،

ج: اين‌‌جا اسم را کامل آورده، بلی همان است

س: عن عمر ابن سعيدالمدائنی عن مصدق ابن صدقه عن عمار ابن موسی

ج: عرض کردم هر چهارتا فتحی‌‌اند و مرحوم فيض کاشانی در وافی يک اصطلاحی دارد مثلاً می‌‌گويد محمد ابن يحيي عن الفتحيه عن ابی عبدالله اين فتحيه همين چهارتا فتحی‌‌اند ديگر اسم نمی‌‌برد اختصارش کرده عن الفتحيه عن ابی عبدالله بفرماييد،

س: فی الرجل اذا قص اظفاره بالحديد

ج: عن ابی‌‌عبدالله فی الرجل اذا قص اظفاره بالحديد بلی بفرماييد

ج: او جزّ من شعره، او حلق

4: 44

فان عليه ان يمسحه بالماء قبل ان يصلی، سئل فان صلی و لم يمسح من ذلک بالماء

ج: اين علامت استفهام در نسخه چاپ شده در نسخه استبصار چاپ شده بعد دارد سئل يعنی چه آخر؟ اگر اول فی الرجل بعد سئل، خوب دقت کنيد بلی بفرماييد

س: فقال فان بلی و لم يمسح من ذلک بالماء قال يعيد الصلاة لان الحديده نجس، و قال لان الحديد لباس اهل النار و الذهب لباس اهل الجنه،

ج: الذهبَ عطف بر اسم ان است و لان الحديد لباس اهل النار و الذهبَ لباس اهل الجنه، اين هم از نظر ادبيات قرائت ادبياتی، نحو را مراعات بکنيم خيلی خوب حالا نمی‌‌دانم دقت کردين چه شد اصلاً کجای اين حديث منفرد شيخ طوسی است کلينی اين را نياورده از همان سند همان متن، صدوق هم که صدوق اولی را هم نياورده نه اولی نه دومی هيچ کدام را نياورده اين را عرض کردم تنقيحی است که در اول قرن چهارم و آخر قرن چهارم شده اين دو حديث را صدوق نياورده کلينی اول را آورده اين دومی را که حکم وضعی باشد يعيد صلاته را نياورده حالا ببينيد دقت کنيد چه بوده؟ اصل مطلب چه بوده؟ اين و اين يک بابی است که يفتح منه الف باب يعنی در حديث شيعه،

س:

34: 45

ج: نه نکته‌‌ای اصولاً ما عرض کرديم اصحابنا القميون کتاب را می‌‌آمدند درجه می‌‌کردند مثلاً يکی اصول بود يک مصنفات بود بعد در قم تلقی به مشايخ خيلی مهم بود اصلاً معيار حديث بيشتر در قم تلقی مشايخ بود در حقيقت ببينيد نکته فنی را نمی‌‌دانم ملتفت می‌‌شود مرحوم شيخ طوسی می‌‌بيند کافی اين حديث را از کتاب نوادرالحکمه آورده، نوادرالحکمه پيش شيخ طوسی بوده شيخ طوسی حديث دوم را در نوادرالحکمه می‌‌بيند نقل می‌‌کند ديگر مخصوصاً که ايشان نوشته عمار ازش احاديثش نقل می‌‌کند چون ثقه است ظاهرش ايشان حجيت خبر ثقه را قبول می‌‌کند، و غير امامی‌‌ها فتحی‌‌ها هم اگر ثقه باشد قبول می‌‌کند ظاهرش اين طور است خب پس می‌‌خواهد بگويد اين حديث تعبداً حجت است مشکل کار مرحوم شيخ طوسی توجه نکردند که در قم مشايخ قم اين حديث را قبول نکردند چون عرض کرديم مرحوم صدوق روايات عمار را از اين کتاب نقل نمی‌‌کند، از خود کتاب عمار ليکن همين سند احمد ابن، ليکن توسط سعد سعد هم توسط ابن الوليد خوب دقت کنيد ابن الوليد جزو مشايخی است که يأخذ عنه و من کراراً عرض کردم مسلک مشايخی زير مجموعه مسلک فهرستی است يعنی خودش يک مسلکی بود که يک حديث ولو به حسب قواعد ضعيف باشد چون مشايخ قبول کردند اين را قبولش بکنيم، اين که حديث را تک تک رواتش را نگاه بکنيم مسلک رجالی است اين خلط مسلک رجالی به فهرستی شده منشأ خلط اين مسلک رجالی فهرستی هم شيخ طوسی است يعنی شيخ طوسی دقت نفرمودند که اين‌‌جا ابن الوليد کلاً اين حديث را قبول نکردند صدوق هم نياورده، کلينی هم خوب دقت کنيد کلينی هم که قبول می‌‌کند از محمد ابن يحيي است اين استادش است اين جزو مشايخ حديث است ايشان آن قطعه اول را قبول کرده دوم را قبول نکرده، شيخ طوسی هم اصلاً مسلک مشايخی و فهرستی را زده کنار رفته رو مسلک رجالی و من يک کلمه مختصری داشتيم از کلمات قصار بنده مسلک رجالی تاريخ است اما مسلک فهرستی روح تاريخ است چون مسلک رجالی می‌‌آيد رو تک تک افراد حساب می‌‌کند زيد عمر اين مسلک رجالی است مسلک فهرستی می‌‌آيد طائفه را می‌‌بيند خط سير طائفه را می‌‌بيند اين را معتقد بودند که مشايخی که يأخذ عنهم خب ممکن است شما بگوييد مگر محمد ابن احمد جزو مشايخ نيست؟ اين‌‌ هم از کتاب محمد ابن احمد نقل می‌‌کند خوب دقت اين‌‌ هم يک نکته لطيفی است چون اين‌‌ها گفته نشده هيچ‌‌جا نوشته نشده من، الآن بحث‌‌ما متن است راجع به اين بحث نيست ليکن می‌‌خواهيم آشنا بشويد که وارد متن که می‌‌خواهين بشوين چه جوری، خوب دقت کنيد محمد ابن احمد را ما جزو مشايخ می‌‌دانيم ليکن در پيش قمی‌‌ها مشايخی نبوده که يأخذ عنه يعنی چه؟ اصطلاحی دارند در ديگران مثلاً می‌‌گويند فلان امام فی اللغه، امام فی اللغه يعنی چه؟ يعنی يرجع اليه و لايرجع الی غيره، غيره يرجعون اليه و هو لايرجع الی غيره، امام يعنی اين؟ حتی اگر بهش گفتند آقا شما اين معنای که برای عبارت کرديد اين در صحاح خلافش آمده، می‌‌گويد خيلی خوب صحاح برای خودش گفته من برای خودم گفتم، معنای امام اصلاً اين است اصلاً معنای امام، يعنی به او مراجعه بشود و مبدأ قرار داده بشود اين‌‌که من تعبير می‌‌کنم يأخذ عنه، محمد ابن احمد جزو اين مشايخ نيست اين خيلی نکته است دليلش هم اين است که وقتی اين کتاب را نوشته ابن الوليد جزو اين مشايخ است ابن الوليد بيست و يک يا بيست و دو، بيست و سه نفر را از اين کتاب استثناء کرد گفت اين روايتی که در اولش فلان است اين استثناء هم من عرض کردم آقايان ما حتی بزرگان مثل وحيد و اين‌‌ها استثناء را رجالی فهميدند ما عرض کرديم استثناء فهرستی است استثناء فقط به مشايخ است کل سند را نگاه نکرده، اگر دقت بشود ابن الوليد فقط مشايخ محمد ابن احمد را آمده گفته احاديثی که در اولش اين اين اين سهل ابن زياد فلان است اينها قابل قبول نيست خوب دقت می‌‌کنيد، بعد ابن بابويه هم متابعت ايشان کرده حالا شايد تعجب بکنيد مثلاً گفته ما کان فيه عن محمد ابن عيسی باسناد منفرد يک‌‌جاي ديگر هم دارد محمد ابن عيسی عن يونس شيخ صدوق در کتاب من لايحضر حديث واحدی از محمد ابن عيسی از يونس ندارد اما تو امالی دارد تو خصال دارد، از محمد ابن عيسی از غير يونس دارد، از يونس از غير محمد ابن عيسی دارد خيلی دقت است در کتبی که جنبه، اين اسمش روح تاريخ است مرحوم شيخ اين مبنا را طرح، روشن شد چه شد؟ اين منشأ تحول شد البته عده‌‌ای هستند به شيخ حمله می‌‌کنند حمله ندارد اين شيخ کار خوبی کرده خب مبنای خودش را نوشته آقای خويي هم همين مبنا را دارند منفرد نيست، اما اين مبنا منشأ اين مشکل شد شيخ در قرن پنجم مبنا را از فهرستی برگرداند به رجالی،

س: اين معلوم است که با توجه به لوازم و جزئياتش بوده يا بگوييم اصلاً غفلتی شده

ج: غفلت نشده مبنايش اين بوده و لذا عرض کرديم آقاي خويي می‌‌گويد من مقلد شيخ نيستم راست هم می‌‌گويد ايشان مبنايشان حجيت خبر ثقه است، ايشان مقلد شيخ نيست اما نتيجتاً با شيخ يکی شدند، يعنی آقای خويي هم ديگر مسلک فهرستی را رها کردند رفتند مسلک رجالی اين از تبعات الآن عرض کردم هشتاد درصد تعارض روايات ما به سبب شيخ است چون مسلک را عوض کرد شيخ نکته تعارض اين است،

س: مسلک رجالی در زمان شيخ هم آخر جا افتاده يعنی ايشان مبدع شما می‌‌فرماييد بوده

ج: بلی در شيعه جا نيفتاده بود نه، سيدمرتضی که اصلاً منکر است،

س: روالی که می‌‌شود فهميد

ج: سيدمرتضی که اصلاً منکر حجيت خبر است

س: ولی با آن روالی که مرحوم کشی و نجاشی دارد می‌‌شود فهميد

ج: کشی دقت کنيد کشی اخباری است حتی احاديث ضعيف را قبول می‌‌کند اصلاً می‌‌گويد حدثنی نصر ابن صباح و کان من اهل ارتفاع خودش می‌‌گويد اين جزو غلات است، خودش اسم می‌‌برد استادش را می‌‌گويد جزو غلات است ازش نقل می‌‌کند اصولاً عرض کردم ببينيد آقا توليد علم در کوفه است از سال تقريباً هشتاد تا صد و پنجا، يک مقدار در بغداد است از سال صد و پنجا تا سه صد و ده، يک مقدار در قم است بيش از بغداد از سال دويست تا چهار صد، چهار صد کمتر توليد تا سه صد و خرده‌‌ای تا غيبت صغری اين هم در قم توليد حديث در شيعه در کوفه است در قم فهرست است يعنی در قم آمدند رو احاديث رو کتاب‌‌ها کار علمی کردند فرض کنيد من عرض کردم فرض کنيد مصباح آقای خويي در نجف چاپ شده اما چاپ قم بهتر است چون تحقيق کردند حاشيه دارد تصحيح کردند اين کار اين جوری شده اين عين اين کار آن زمان شده، اين عبارتی را که نجاشی می‌‌گويد راجع به حميری که متوفای دويست و نود و هفت است دخل الکوفه و سمع منه اهلها و اکثروا خب حميری معظم آثارش مال کوفه است رفته کوفه اهل کوفه ازش شنيدند دقت کنيد، البته نجاشی نوشته فی سنة نيف و تسعين و مأتين دويست و نود و اندی، ليکن در رساله ابوغالب زراری تعيين شده دويست و نود و هفت، اندی، نيف را به نود و هفت نمی‌‌گويند در رساله ابوغالب می‌‌گويد دخل الکوفه سال دويست و نود و هفت، تصريح به سال شده دقت کنيد فسمع خب چه سمع، همان احاديث اهل کوفه است و اکثروا يعنی چرا؟ چون ديدند نسخه‌‌ها را صحيح کرده، تصحيح کرده دقت اين همان مبنای فهرستی است، و الا توليد که در کوفه است اصلاً و اين مبنای فهرستی در نوشتن فهرست نجاشی و شيخ کاملاً من ديشب يک مقدار عبارت نجاشی را خوانديم برايتان معظم راه شيخ و نجاشی اين است که می‌‌آيند به قم از قم می‌‌روند کوفه با اين‌‌که از بغداد راحت‌‌تر است برای کوفه چون کارهای فهرستی در قم بيشتر شد، دقت کنيد شيخ طوسی می‌‌گويد خب مرحوم کلينی آمده از کتاب محمد ابن احمد نقل، خب من هم از آن نقل می‌‌کنم چه فرق می‌‌کند؟ ملتفت نشده که محمد ابن يحيي در وسط است صدوق هم روايات عمار را نقل می‌‌کند ليکن ابن الوليد وسط است لذا دقت می‌‌کنيد چقدر ظريف است و اين اشکال را بعضی‌‌ها مثلاً خدای نکرده تعابير بدی که شيخ مثلاً کار را خراب، نه اين کار بسيار علمی و بسيار کار خوبی است ما می‌‌توانستيم بررسی فهرستی داشته باشيم بررسی رجالی داشته باشيم نبايد کارهای که بعد شده، مثلاً همين که اصول و مصنفات خب عرض کرديم اصول و مصنفات در بغداد هم هست اصلاً شيخ راجع به روی سمع روی جميع اصول اصحابنا و مصنفاتهم،

س: روال صناعت را بهم زد ديگر صناعت

ج: خب ديگر اين صناعت را بهم زد ما بايد تحقيق بکنيم آن کار خودش را کرد، قبول دارم من، خودم من خب تشريح کردم برايتان اين آمد گفت شما از محمد ابن احمد گرفتي، خب من هم گرفتم اين توجه نکرد که آن‌‌جا محمد ابن يحيي است آن‌‌جا ابن الوليد است البته ابن الوليد از محمد ابن احمد نگرفته مستقيم از کتاب خود عمار گرفته، کلينی از کتاب محمد شيخ خيال کرد چون محمد ابن احمد ثقه است و جليل القدر البته متسامح در حديث است يروی عن الضعفاء و يعتمد المراسل مشکلات حديثی دارد اما خودش فی نفسه ثقه است اين مواظب باشين اين نکته را دقت کنيد مثلاً مرحوم شيخ عباس قمی رحمه‌‌الله، فی غاية الوثاقه فی غاية الوثاقه خيلی آدم متدين است من اين‌‌که تعبداً می‌‌گويم بسيار مرد بزرگوار اما توی مفاتح نوشته در تهذيب شيخ به سند معتبر اکثر اين‌‌ها معتبر نيستند رو ذهنيت ايشان معتبر است چون کتب اربعه پيش ايشان معتبر است ما می‌‌آييم بحث رجالی می‌‌کنيم می‌‌گوييم معتبر نيست اين اشکال به شيخ عباس نمی‌‌شود اين خيال نکنيد اختلاف مبنی اشکال ايجاد نمی‌‌کند در وثاقت و جلالت، دقت می‌‌فرماييد اين‌‌ها خيال می‌‌کنند اگر ما اشکال کرديم در وثاقت، پس ببينيد محمد ابن احمد ابن الوليد استثناء کرده ابن بابويه موافقت کرده قال النجاشی و قال شيخنا ابن نوح اصاب ابن الوليد دقت کنيد چقدر لطيف است نجاشی موافقت کرده ابن نوح موافقت کرده اين معنايش چه است؟ يعنی محمد ابن احمد از آن مشايخی نيست که يأخذ عنهم از آن مشايخی نيست که تا نقل کرد قبول بکنيم الآن در کتاب الرحمه سعد ابن عبدالله ماشاءالله ده‌‌ها بلکه صدها حديث است که شيخ طوسی آن‌‌ها را آورده در همان پنج بابی که ايشان، شيخ صدوق نياورده با اين‌‌که شيخ صدوق قطعاً کتاب الرحمه را پيش ابن الوليد خوانده چون استادش نياورده ايشان هم نياورده پس سعد ابن عبدالله هم جزو اين مشايخی نيست که يأخذ عنه، ابن الوليد جزو آن‌‌هاست ابن نوح جزو آن‌‌هاست نجاشی جزو آن‌‌هاست، دقت‌‌های که نجاشی در همين کتابش کرده حالا اين راجع به اين يک نکته کلی مربوط به متن نبود گفتم خارج شدم از بحث ليکن يک نکته کلی است که بدانيم حديث شيعه کجا سير تاريخش يک کمی بهم خورد اصل اين بهم خوردن مال مرحوم شيخ طوسی است ليکن يعنی اين عظمت شيخ را حتی به نظر من عظمت شيخ را هم کم نمی‌‌کند شيخ مبانی واضح دارد راه واضحی را رفته حالا استاد ايشان سيدمرتضی می‌‌بينی اصلاً به خبر عمل نمی‌‌کند استاد ديگر ايشان مرحوم شيخ مفيد در تذکره اين طور معلوم می‌‌شود به خبر با شواهد و قرائن عمل می‌‌کند عرض کردم اين مبنی با شواهد و قرائن اين معروف‌‌ترين مبناست، که بعدها محقق در معتبر اول معتبر هم همين را می‌‌گويد کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته اين خبر صحيح است پيش ايشان، ليکن پسر برادر ايشان، پسر خواهر ايشان است که است؟

س: پسر خواهر

ج: پسر خواهر ايشان علامه کل خبر يرويه عدل امامی عن مثله الی آخر الاسناد، مبنا را عوض کرد، مبنای داي‌‌اش را عوض کرد شد خبر صحيح و حسن، دقت کرديد اين‌‌ها را بايد ولذا ما معتقد هستيم الآن کاملاً می‌‌توانيم بر آن‌‌چه که بر اصحاب گذشته در تاريخ مسلط باشيم و خودمان بتوانيم تشخيص بدهيم کجاها را قبول بکنيم کجاها را قبول نکنيم اين يک مطلب که اين مربوط به ما نبود البته بحث متن نبود فراموش نکنيد.

مطلب دوم من احتمال می‌‌دهم در خود کتاب نوادرالحکمه اين دوتا حديث پشت سرهم نبودند ولو مرحوم شيخ پشت سرهم آورده اولی در باب طهارت بوده دومی در باب صلات است يک دفعه ديگر حديث را بخوانيد چون در اين چاپ نجف يک علامت استفهام گذاشته کانما انسان خيال می‌‌کند سؤال است، ببينيد آقا حديث دوم را از اولش بخوانيد عن ابی عبدالله بخوانيد،

س: بلی

ج: عن عمار ساباطی است عن ابی‌‌عبدالله حديث شماره 311

س: عمار ساباطی عن ابی عبدالله فی الرجل اذا قص

ج: ببين فی الرجل اصلاً ندارد قال قلت سئلت،

س: موضوع را دارد مطرح می‌‌کند

ج: موضوع، فی الرجل اذا قص اظفاره

س: بالحديد او جزّ من شعره

ج: چون جز در مقابل قص، قص در اظفار است جز در موی سر است

س: او حلق قفاه،

س: يعنی پشت سر

ج: پشت سر، پشتش را با تيغ غالباً با تيغی که به اصطلاح دلاک‌‌ها، دلاک‌‌ها بی‌‌کار می‌‌شوند سر همديگر را می‌‌تراشند،

س: فان عليه ان يمسحه بالماء قبل ان يصلی

ج: نه ايشان علامت استفهام گذاشته می‌‌گويد از ابی عبدالله عن ابی عبدالله اين مطلب نقل شده اين در حقيقت مضمون حديث سابق است شيخ ملتفت اين نکته نشده خيال کرده اين حديث ديگری است اين مضمون حديث سابق است حديث سابق چه بود؟ گفت انما ذلک فی الحديد در حديد بايد مسح بکند اين را می‌‌آورد عن ابی‌‌عبدالله فی الرجل سؤال نيست اين آقا در چاپ نجف سؤال نوشته، همه خيال کردند سؤال است اين سؤال نيست ملتفت است چه شد؟ اين مضمون حديث سابق است،

س: بعدش سئل

ج: بعد که اين مضمون عن ابی‌‌عبدالله فی الرجل بعد می‌‌گويد سئل، من احتمال می‌‌دهم مشايخ فهميدند سئل عمار ساباطی نه ابوعبدالله، از اين‌‌که نياوردند مشايخ خوب دقت بکنيد خيلی مطلب، عن ابی‌‌عبدالله چون اين مطلب از ابی‌‌عبدالله سؤال شد تفريعاً از عمار سؤال شد حالا اگر مسح نکرد ناخن‌‌هايش را با آب نزد قال يعيد صلاته اين فقاهت خود عمار ساباطی است،

س: همين که احتمال بدهيم از معصوم هم نباشد کافی است

ج: کافی است که قبولش بکنيم

س: نه کافی است بگذاريم گردن همان‌‌ها

ج: دقت کردين نکته چه شد؟ ما حرفی نداريم مرحوم شيخ حجيت خبر ثقه را قبول دارد ليکن کاش شيخ احتمال می‌‌داد که اين اجلاء که قبول نکردند نياوردند نکته‌‌ای داشته نياوردند حالا نکته‌‌اش روشن شد سئل سئل عمار، اين‌‌جا مربوط به متن حديث است اين‌‌جا اولش راجع به تاريخ و صدوق بود هل يعيد الصلاة يعنی اين مطلب را که ما قبلاً از ابی‌‌عبدالله عمار اجتهادش اين است که بلی يعيد صلاته، چرا؟ لان الحديد نجس اين اجتهاد است چرا لان الحديد نجس، چون امام فرمود يمسح، طبعاً ما می‌‌گوييم يغسل يعنی نجس، ايشان شايد اين‌‌ جور فهميده به هر حال چون آب بايد بزند يک درجه نجاست دارد همين که يک درجه نجاست داشت مانع نماز است پس اين اجتهاد خود عمار است، نمی‌‌دانم دقت کردين چه شد؟ سئل حالا بخوانيد،

س: يمسح بالماء عذر می‌‌خواهم

ج: می‌‌گويد بالاخره به هر حال آب بايد بزند و الا اين که آب بزند يک مانعی پيدا شده

س: گاهی به معنای

ج: ذلک فی الحديد در آن روايت، ذلک فی الحديد نه کندن ناخن خودش آب می‌‌خواهد يعنی اگر با دندانش کند آب هم نمی‌‌خواهد، حديدی پس اين جور فهميده که حديد نجس نه آن نجسی که الآن تو ذهن شماست يک درجه‌‌ای از نجاست که آن درجه از نجاست تزال بمسح بماء يک درجه بالغسل يک درجه به مسح از اين‌‌که

س: مسح ماء به معنای پاک کردن با آب هم آخر می‌‌آيد يعنی پاک کردن مثل همان معنای يغسل

ج: خب چون آخر آب در طبيعت در شريعت اسلامی به عنوان طهور، و انزلنا من السماء ماءً طهوراً وقتی گفت آب يعنی يک چيزی آمد يک مانعی پيدا شد حالا بخوانيد قال سئل ببينيد عن ابی عبدالله فی الرجل اين‌‌که از امام صادق، اين سؤال قبلی بود حديث قبلی بود اين را کلينی آورد صدوق آن را هم نياورد بعد سئل عمار خوب دقت هل يعيد الصلاة بخوانيد

س: سئل فان صلی و لم يمسح من ذلک الماء قال يعيد الصلاة لان الحديد نجس، و قال لان الحديد لباس اهل النار،

ج: دوتا استدلال آورده من استدلال اولش را يک شب شرح دادم استدلال دومش لان الحديد لباس اهل النار يعنی استعمالش حرام است لباس اهل النار آن وقت ايشان معلوم می‌‌شود که قائل است به امتناع در باب اجتماع امر و نهی اين قال هم قال عمار پس اول،

س: ولی

24: 64

تکرار نکرد استاد و قال اين‌‌جا ديگر لان را تکرار نکرده

ج: چرا و لان الحديد

س: و قال لان الحديد

ج: خيلی به نظر من آدم وقتی نگاه می‌‌کند حق با همان مشايخ قم است که اين را حذفش کرده کلاً اين روايت نيست اصلاً شيخ فرمود محمول علی استحباب شيخ،

س: سخن عمار است اصلاً کلاً

ج: دقت کرديد شيخ آمد ببنيد زود حملش کرد بر استحباب خب ما حرف‌‌مان اين است که اول يک مطلب ثابت بشود بعد بيايد حمل، اما دومش و لان الحديد اين را عرض کرديم اين اگر اين مطلب لا اقل روايت نباشد احتمالاً ذهنيت شيعه بوده که اگر در يک عبادتی يک حرمتی بيايد آن حرمت موجب فساد آن عبادت است ولو اجتماعش ولو ترکيبش اتحادی نباشد اين اشد انواع ترکيب انضمامی است اصلاً اتحادی نيست اين از آن نماز در حال نماز نگاه به اجنبيه،

س: اجتماع هم نيست

ج: اجتماع هم نيست اصلاً چرا؟ چون من ناخنم را گرفتم، بعد وضوء گرفتم نماز خواندم می‌‌گويد چون ناخن گرفتن حرام بود اين با نماز نمی‌‌سازد ان الصلاة قربان کل تقی، تنهی عن الفحشاء و المنکر پس نمازش هم باطل است دقت کرديد، اين ذيل عرض کردم من آن شب مفصل شرح دادم ديگر تکرار نمی‌‌خواهم بکنم اين ذيل مشعر به مسأله اجتماع امر و نهی است و نشان می‌‌دهد که عمار ساباطی قائل به امتناع بوده اشد انواع امتناع ما الآن علمای ما به اين درجه امتناع قائل نيستند حتی نگاه به اجنبيه در حال نماز موجب بطلان نماز نمی‌‌دانند آن‌‌جای که لااقل ترکيب حالا يک انضمامی است که خيلی واضح باشد ديگر حالا فرض کنيم مثلاً و لذا مثلاً آقايون ما که قائل به بطلان مثلاً فرض کن مثل آقای خويي در نماز ميت در زمين غصبی درست می‌‌دانند چون سجده ندارد، آقای می‌‌گويد فقط اتحادشان در سجده است در قيام و قعود و رکوع و ذکر اين‌‌ها بين غصب و بين صلات ترکيب اتحادی نيست فقط در سجده است، آن وقت اگر سجده تو نماز نباشد نماز درست است،

س: آن‌‌هم در محل سجده

ج: حالا آن هم حالا يک شرحی دارد، چون ديگر نمی‌‌خواهم وارد بحث اصولی بشوم روشن شد

س:

45: 66

ج: لا الحرير نجس مطلق، لان الامام قال ان ذلک فی الحديد قال هو نقل رواية الامام

س: مقصود الحديد ان افتح نجس

2: 67

ج: لا هذا يا نجس حالا تعبداً دقت کردين من به نظرم می‌‌آيد که اين روايت يعنی حق با آن قدمای اصحاب است لااقل به قول آقای مختاری اين شبهه را ايجاد می‌‌کند که اين کلام امام است يا کلام خود عمار است، به مجرد بحث وثاقت نکنيد شيخنا، بياييد ببينيد اصلاً اين کلام مال که است؟ و لذا حالا اين را هم بخوانيم که وقت ما هم گذشت، و ما يختص در استبصار يک حديثی نقل می‌‌کند اين نکته را هم امشب بگويم،

س: خيلی عذر می‌‌خواهم اين حديث را ظاهرش خب بعد از اين‌‌که دارد نقل می‌‌کند فی الرجل فلان فلان سئل بعد اين‌‌ جوری همه اين‌‌ها می‌‌سازد که دارد نقل روايت می‌‌کند

ج: اولش کلام است بعد از اين‌‌که عن ابی‌‌عبدالله فی الرجل آن مضمون را می‌‌آورد بعد سئل، مشکل اين است که الآن شيخ اين دوتا را پشت سرهم آورده ما نمی‌‌دانيم در کتاب محمد ابن احمد چه جور بوده شواهدش نشان می‌‌دهد که اولش در طهارت بوده دومش در صلات بوده، سئل يعيد الصلاة صلی می‌‌گفت بلی يعيد الصلاة لان الحديد نجس، چرا نجس؟ لان الامام امره بالمسح بالماء همين مقدار قص هم دلالت می‌‌کند همين‌‌که می‌‌گويد آب بزن يک درجه نجاست اين درجه نجاست مانع نماز است چرا می‌‌گويد يمسح بالماء، علمای ما می‌‌گويند از يمسح معلوم می‌‌شود نجس نيست،

س: اين هم اشتباه است ديگر يمسح عرض کردم يک معنايش اين است که تميز کردن تميز کردن بالماء

ج: همين است انصافاً حق با آقايون علمای ماست يمسح معنايش اين است که نجس نيست حديد نجس نيست، يغسل معنايش نجاست،

س: خب ديگر تصريح کرده الحديد نجس ديگر چطور می‌‌تواند بگويد

ج: نه اين مال کلام عمار است اين تو عمار آمد، تو آن روايت بود انما ذلک فی الحديد همين مقدار بود تو آن روايت اولی،

س: يعنی تو حديد پذيرفت که

ج: نه انما ذلک فقط همين مقدار تعبد در حديد که شما مسح بکنيد اين لان الحديد نجس اين را عمار دارد،

س: که رش است

ج: اين‌‌جا هم دارد رش و نزح و اين‌‌ها

س: در مورد خود حديد ما روايتی داريم که اصلاً تعبير الحديد نجس،

ج: داريم بلی، لذا دقت بکنيد من فکر می‌‌کنم عمار ساباطی آن مايختص برواية يک نکته‌‌ای راجع به عمار حالا که رسيديم يک‌‌جاي شيخ در استبصار دارد لايعمل بما يختص بروايته،

س: در مورد عمار

ج: عمار همين عمار ساباطی شيخ در استبصار يک‌‌جا دارد اين يختص يعنی شاذ به اصطلاح فقط منفرد است،

س: ابن سنان

ج: عمار ساباطی يک مورد در استبصار دارد اين را هم حالا من يک توضيحی عرض بکنم ديگر چون ببينيد يختص شذوذ و انفراد به طور کلی يک انفرد در نقل است شذوذ در نقل است يعنی يک شخص يک مطلبی نقل کند کس ديگر نقل نکند اين را اهل سنت معيار حجيت گرفتند، اصلاً در حديث صحيح اين نيست که فقط سندش صحيح باشد شاذ هم نباشد، يعنی خبری که سندش صحيح باشد شاذ باشد صحيح نيست خوب دقت بکنيد، من چون ديدم يکی از اين بزرگان ديگر اسم نمی‌‌خواهم ببرم مثلاً نوشته فلان هيثمی گفته رجاله ثقات پس اين حديث صحيح است، ديدم اهل سنت جواب دادند نه آقا اين حديث صحيح نيست چون مهم نيست که رجال ثقات باشد بايد شاذ هم نباشد شما گفته از اصطلاح خارج شدين راست است آن‌‌ها يک اصطلاح دارند ما يک اصطلاح،

س: استبصار را بخوانم

ج: بخوانيد

س: شاذ نباشد

ج: حديث روايتش شاذ نباشد نقلاً، فقط روايت خودش نقل کرده،

س: بلی فهميدم

ج: ببينيد الآن اين دوتا تعريف را پهلوی هم بگذارين حديث صحيح پيش اهل سنت کل خبر يرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد من غير شذوذ و لا علة عله يعنی بيمار نباشد علت يا در متن است يا در سند يا در هردو، روشن شد،

س: فقط اين روايت

ج: تمام شد اما علامه و بعد شهيدثانی در درايه کل حديث يرويه عدل امامی نه عدل ضابط، عن مثله الی آخر الاسناد اين دوتا قيد را برداشتند من غير شذوذ و لا علة را برداشتند خوب دقت کردين، لذا اين اصطلاح من هی اين چندبار تا حالا گفتيم به خاطر اين‌‌که اين اشتباه پيش نيايد ما با آن‌‌ها گاهی صحبت می‌‌کنيم آن‌‌ها يک چيز می‌‌گويند ما يک چيز ديگر،

س: پيش آمده

ج: چون پيش آمده احسنتم بيايين بخوانين عبارت ايشان را،

س: فالوجه اين يک دو خبر آوردند بعد صفحه‌‌ای جلد يک صفحه 372 استبصار بعد از آن خبر می گويند فالوجه فی هذين الخبرين ان لا يعارض بهما الاخبار الاول لان الاصل فيهما واحد و هو عمارساباطی و هو ضعيف فاسد المذهب لايعمل علی ما يختص بروايته فقد اجتمعت الطائفه علی ترک العمل بهذا الخبر

ج: الی آخره اين بمايختص بروايته اختصاص و شذوذ و انفراد گاهی به لحاظ نقل است يعنی يک مطلبی نقل کرده کسی نگفته، اين را اهل سنت درست کردند، شذوذ به گاهی به لحاظ فتوی است و عمل عمل يعنی فتوی دادن اين پيش ما مطرح شده سنی‌‌ها ندارند اگر خبری باشد ضعيف هم باشد که خبری باشد صحيح باشد بهش عمل نشده باشد قبول نمی‌‌کنيم اين بيشتر از قرن هشتم به بعد پيدا شد اين شذوذ شذوذ عملی شهرت عملی است عمل هم يعنی فتوی نه عمل خارجی نه احتياط پس يک شذوذ نقل داريم شهرت نقل داريم اين پيش اهل سنت معيار حجيت است معيار صحت حديث است يک شذوذ در فتوی داريم شهرت در فتوی داريم اين پيش جزو جابر و کاسر است به اصطلاح آقايون،

س: شهرت عملی

ج: شهرت عملی، اين‌‌جا چه است مرادش؟ مايختص بروايته ظاهراً مراد شيخ همان روايت است يعنی شذوذ نقلی مثل اهل سنت، ليکن من فکر می‌‌کنم شيخ يک چيزی را در طائفه ديده درست هم هست مطلب شيخ ليکن ايشان بعد تعبير کرده، مايختص بروايته نه يختص برواية مايختص بفتوی، چون عمارساباطی فتحی است خود فتحيه دارای فقه بودند واقفيه دارای فقه بودند آنی که طائفه لم يعمل به آنچه که فتوای فتحيه است آنی که امام عسکری فرموده راجع به کتب بنی فضال اسم کتاب عمار هم توش نيست چند دفعه عرض کردم خذوا ماروا و ذروا مارأوا رواياتش را لابأس اما آنچه که رأی ايشان است رأی هم در اين‌‌جا که يک شرح طولانی دارد نمی‌‌خواهم عرض کنم اختيارات مذهبی است نه اختيار کل مذهب نه در هر مسأله فقهی مذهب فتحيه اين است مذهبی که فتحيه گرفتند اين است آن مذهب مايختص بروايته آن مذهب خاص فتحيه اصحاب ما بهش عمل نکردند و اجمالاً اين مطلب درست است لذا خوب دقت بکنيد ممکن است اين مطلب جزو مختصات مذهب فتحی باشد خوب دقت کردين که چون در کتاب عمار چون شيخ خيلی عجيب است اين‌‌جا يک حرفی زده الآن خوانديم برايتان باز در فهرست نوشته له کتاب کبير جيد معتمد، خود شيخ در کتاب فهرستش راجع به کتاب عمار اين جور تعبير می‌‌کند اين‌‌جا هم اين کلام اين در حقيقت مرحوم شيخ بايد رضوان الله تعالی عليه توجه می‌‌کردند گاهی اين مذهب فتحی است و من خودم احتمال می‌‌دهم سئل فقال و قال اين مذهب فتحی باشد يعنی فتحيه عقيده‌‌اش اين بوده که اگر با آهن ناخن‌‌ها را گرفت نماز خواند نمازش باطل است مگر اين‌‌که با آب يک آبی بهش بزند، اگر آب به دستهايش نزد نمازش باطل است اين هم راجع به آن عبارت و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.